گفت‌وگوی «جوان» با مادر بسیجی شهید حسین اجاقی زُنوز از شهدای اغتشاشات اخیر در تبریز

گفتند حسین ضربه به قلبش خورده

شکوفه زمانی

تجربه بیش از چهار دهه انقلاب اسلامی نشان داده است جامعه ما جامعه‌ای دین باور و دارای غیرت اسلامی است و فتنه‌های مختلف، نظام اسلامی را از پیگیری مقتدرانه تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های دینی‌اش باز نخواهد داشت. حوادثی که اخیراً اتفاق افتاد و کشورمان را با چالش‌های متعددی روبه‌رو کرد، اگرچه با هوشیاری مردم تا حد زیادی خنثی شد، اما برخی حواشی تلخ و زیانباری برای مردم و امنیت جامعه ایجاد کرد. شهید حسین اجاقی از بسیجیان تبریز بود که برای مقابله با فتنه‌گران مقابل مصلای تبریز با ضربه چاقوی اغتشاشگران به شهادت رسید و در صف شهدای مدافع امنیت قرار گرفت. در حالی که خانواده این شهید به تازگی در سوگ از دست دادن فرزند دلبندشان نشسته‌اند ما را در عزای خود سهیم دانستند و در گفت‌وگویی که با رباب حقایق شریف مادر شهید بزرگوار حسین اجاقی انجام دادیم، سعی کردیم برگ‌هایی از زندگی این شهید مدافع امنیت را تقدیم حضورتان کنیم.

شما چند فرزند دارید و شهید فرزند چندم خانواده بود؟

من دو فرزند دارم. شهید فرزند اولم، متولد ۷۱ و مجرد بود. آقا مهدی برادر کوچک شهید متولد ۸۱ است. شهید فوق لیسانس حسابداری و کارمند نمونه غله استان بود.

حسین آقا در چه فضایی رشد کرده بودند که شهادت قسمت‌شان شد؟

حسین در خانواده مذهبی و ولایی رشد کرده بود. خودم بسیجی هستم و چند سال در این مسیر اگر خدا قبول کند خدمت کرده‌ام. پدربزرگ شهید مداح بود و خود حسین هم مداحی را از او به ارث برده بود. ما اول قرار بود اسمش را حسام بگذاریم، اما بعد نامش را حسین گذاشتیم.

چرا تصمیم گرفتید نامش را تغییر دهید و حسین بگذارید؟

قبل از آنکه «حسین» به دنیا بیاید قرار بود ما اسمش را «حسام» بگذاریم. حسین متولد هفتم مرداد ۷۱ در بیمارستان شمس تبریز است. وقتی از بیمارستان به خانه آمدیم به حاج آقا گفتم پس اسم فرزندمان حسام شد؟ حاج آقا (همسرم) بنده را همیشه عیال خطاب می‌کند. برگشت به من گفت نه عیال، خواب دیدم که اسمش را باید «حسین» بگذاریم. حاج آقا در خواب دیده بود که در دسته سینه‌زنی سیدالشهدا داشته گریه می‌کرده که سیدی وسط دسته پیش او می‌آید. همسرم نمی‌تواند چهره‌اش را ببیند ولی عمامه سیاه داشته. آن بزرگوار دستش را روی شانه حاجی گذاشته و می‌گوید: «چرا داری گریه می‌کنی؟ خدا به شما پسری خواهد داد که اسمش را «حسین» می‌گذارید!»

دوران کودکی و نوجوانی حسین چگونه سپری شد؟

حسین دوران دبستان را در مدرسه نور تبریز گذراند. وقتی دید همیشه پدر و مادرش پای ثابت راهپیمایی‌ها و هیئت‌ها هستند ایشان هم با عشق و داوطلبانه در سن ۱۳ سالگی عضو بسیج دانش‌آموزی شد. از آنجا شد که برنامه‌های بسیج را پیگیری می‌کرد. تا اینکه به سن ۱۷ سالگی که رسید توانست هیئت کوچکی را به نام «هیئت جوانان علی اکبر» در منطقه خودمان راه‌اندازی کند. بعد از آن وارد بسیج دانشگاه شد و در مساجد و هیئت‌ها هم حضور مداوم داشت.

شغل پدر شهید چیست؟

حاج آقا کارمند اداره غله استان است و ۱۰ سال زودتر از من در این اداره مشغول بودند و من هم کارشناس مالی غله استان هستم. با ۳۵ سال کار اسفند سال گذشته بازنشسته شدم. جزو رابطین بسیج خواهران اداره غله بودم و در بخش دبیری حجاب و عفاف توفیق فعالیت داشتم. بعد از آنکه حسین فوق لیسانس حسابداری گرفت قسمت شد جذب اداره غله استان شود. حالا که فکرش را می‌کنم، می‌بینم چقدر پسرم را در استخدام آنجا اذیت کردند. یک فوق لیسانس جامعه به علت نداشتن سابقه کاری باید کارهای خدماتی انجام می‌داد و نظافت فضولات حیوانات را می‌کرد. من که به عنوان مادرش نگاه می‌کردم ناراحت می‌شدم و اشک می‌ریختم. حسین به دوستش گفته بود جلوی من بایست که مادرم مرا نبیند، ناراحت می‌شود. یک روز وقتی اشک من را دید، گفت چرا مادر گریه می‌کنی؟ گفتم فدایت شوم تو درس خواندی که این مدلی کار کنی؟ حسین با آن روحیه بسیجی که داشت برگشت به من گفت مامان چرا خودت را اذیت می‌کنی. کار کردن که عیب نیست. برای نان حلال من هر کاری می‌کنم. پسرم از همان بچگی خیلی مقید به حلال و حرام بود. یک‌بار که به اتاق محل کارم آمده بود گفت می‌خواهم بروم سر جلسه امتحان خودکار یادم رفته بیاورم. من به او گفتم برو خودکار روی میزم است بردار. حسین برگشت به من گفت: «مامان می‌خواهی من بروم ورقه امتحانی‌ام را با بیت‌المال بنویسم؟» در این چند سالی که درگیر کرونا بودیم لباس می‌پوشید و به طور جهادی تمام منطقه تحت الشعاع پایگاه اداره غله را سمپاشی می‌کرد. با آنکه فرمانده مسجد فاطمیه حوزه عمار بود و حوزه‌شان فضای بسیار کوچکی داشت، اما کاری کرده بود که تمام جوانان جذب شوند.

امسال شهید در راهپیمایی اربعین شرکت کردند؟

خیر، ایشان مرخصی نداشت. همیشه حسین به من می‌گفت: «مادر دختر که نداری و پسرها هم زیاد حواسشان به مادرها نیست. پس به خودت برس.» من که اسفند سال گذشته بازنشسته شدم برایم جشن بازنشستگی گرفت و گفت: «مادر ۳۵ سال صادقانه خدمت کردی از این به بعد برای خودت باش. هرچه از دستت برآمد برای من و مهدی کردی دیگر به فکر خودت باش.»

> یک‌بار که به اتاق محل کارم آمده بود گفت می‌خواهم بروم سر جلسه امتحان خودکار یادم رفته بیاورم. من به او گفتم برو خودکار روی میزم است بردار. حسین برگشت به من گفت: «مامان می‌خواهی من بروم ورقه امتحانی‌ام را با بیت‌المال بنویسم؟»

قبل از اینکه در راهپیمایی اربعین شرکت کنم سه روز در راهیان نور شمال غرب مرز کردستان در بخش مرز سیران شرکت کردم. وجب به وجب این منطقه خاطراتی از ایثار و شهادت بود. جایی که ۱۰ شهید گمنام داشت که به دست ضد انقلاب منطقه به شهادت رسیده بودند؛ شهدایی که منطقه را از چنگال ضد انقلاب خارج کرده بودند. گویا خدا می‌خواست با دیدن این منطقه، مرا برای شهادت حسین آماده کند و بعد از آمدن از آنجا با یک روز فاصله عازم پیاده‌روی روز اربعین در کربلا شدم که حسین مرا بدرقه کرد و هنگام بدرقه کردن با خنده به من گفت: «مامان دعا کن که من عاقبت بخیر شوم.» ما بعد از انجام اعمال مسجد کوفه راهپیمایی خود را شروع کردیم و هر قدم که بر می‌داشتم برای فرج مولا صاحب الزمان(عج) و سلامتی حضرت آقا دعا و همچنین عاقبت بخیری بچه‌های مملکتم و بعدش حسین و مهدی را درخواست می‌کردم.

در آخرین عمود ۱۴۴۶ که مشرف به حرم حضرت عباس(ع) می‌شد، بعد از عرض ارادت در زیارت سرداب سیدالشهدا در گنبد سیدالشهدا(ع) دعا کردم و گفتم: «آقا تو را به جان مادرت حضرت زهرا(س) که خیلی دوستش داری قسم می‌دهم حسین من را عاقبت بخیر کن.» ما ۲۹ شهریور از کربلا به تبریز رسیدیم که ساعت دو و نیم صبح حسین دنبالم آمد و با خنده از من پرسید چه سوغاتی برای من آوردی؟ گفتم: «چیزی نیاوردم فقط عاقبت بخیری‌ات را از اربابم خواستم» که ۳۰ شهریور حسین به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

از شهادت حسین چگونه با خبر شدید؟

حسین همیشه از نیروهای تأمین بسیج در مأموریت‌ها بود و هر وقت بیرون بود به من چیزی نمی‌گفت که نگران نشوم. هر موقع پیام می‌دادم که حسین دیر وقت است من هنوز نخوابیدم به من می‌گفت نگران نباش، درصورتی که در عملیات بود. روز سی‌ام شهریور هم آمد ناهارش را خورد و با موتورش رفت که ساعت ۷ بعدازظهر حاجی به من گفت خیابان‌ها خیلی شلوغ است. پاشو زنگ بزن ببین حسین کجاست. انگار به دلش الهام شده بود که قرار است خبری شود. به حسین زنگ زدم اما گوشی‌اش را جواب نداد. حواسم نبود که با دوستانش در عملیات هستند. ساعت ۹ شب به من زنگ زدند گفتند چون جو شهر ناآرام است آقا مهدی (پسر کوچکم) را نمی‌توانیم به خانه بفرستیم. گوشی را مهدی گرفت با من حرف زد و متوجه شد ما هنوز از شهادت حسین بی‌خبر هستیم. برای همین به من گفت شاید داداش امشب نتواند منزل بیاید. ساعت ۱۰ شب یک غریبه زنگ زد و از نوع صحبت‌هایش متوجه شدم برای حسینم اتفاقی افتاده و در بیمارستان بهبود بستری است. پدرش رفت و با یک اکیپ آمد. هر کس چیزی می‌گفت که بعد از گفتن وقایع متوجه شدم حسین ضربه چاقو به قلبش خورده است. او را عمل می‌کردند. ممکن بود بعد از عمل جراحی مقاومت کند و زنده بماند که بعد به من گفتند: «حاج خانم شهادت حسین را تبریک می‌گوییم.» من برگشتم گفتم: «خدا امانتی را به ما داد و خودش هم صلاح دید و از ما گرفت.»

خاطره‌ای از کربلا رفتن پسرتان دارید؟

بله، در سن ۱۸ سالگی در روز عرفه که دسته جمعی زیارت سیدالشهدا(ع) رفته بودیم، حسین مداح بود و در باب القبله یکی از دوستانش یک صندلی برای حسین گذاشت و گفت: «بیا برای ما مداحی کن. صدای هر کسی در حرم سیدالشهدا (ع) نمی‌پیچد تو قدر این لحظات را بدان که داری کجا مداحی می‌کنی.»

حسین هر سال ۲۸ صفر با سیاهی لباسش به مشهد برای زیارت امام‌رضا(ع) می‌رفت و می‌آمد. بعد از شهادت امام رضا(ع) لباس سیاه خودش را بعد از دو ماه محرم و صفر در می‌آورد. بعد از سفرش می‌آمد و می‌گفت: «لباس سیاهم را که برای عزاداری سیدالشهدا(ع) بوده برایم نگه دار.» امسال پسرم لباس سیاهش را که برای سیدالشهدا بود در نیاورد و با همان لباس به درجه رفیع شهادت نائل آمد. لباس سیاه سیدالشهدا کفن حسین شد.

در پایان چه صحبتی برای کسانی دارید که اجازه می‌دهند برخی از جریان‌ها از اعتراض‌ها سوءاستفاده کنند؟

اگر حسین من یا حسینی‌ها نمی‌رفتند اینطور مردم راحت در شهر نمی‌گشتند. حسین با شهادتش مرا سربلند کرد. خدا هم او را سربلند کرد. دیگر باید بگویم رابطه مادر و فرزندی خیلی سخت است. ۳۰ سال برایش زحمت بکشی، خون و دل بخوری، لحظه لحظه در درس خواندن همراهی‌اش کنی و... چون حسین در راه حفظ حجاب و ناموس مملکت رفت می‌گویم ای مردم اشتباه نکنید! حجاب، قانون جمهوری اسلامی نیست بلکه حجاب قانون خداست و از حضرت زهرا(س) به ما ارث رسیده است. ان‌شاءالله با کمک و اتحاد مردم این امانت را به دست مولایمان صاحب الزمان (عج) می‌رسانیم و هیچ‌وقت به بیگانگان اجازه نمی‌دهیم با اهداف پلیدشان بین مردم تفرقه اندازی کنند. کسانی که می‌گویند چرا حسین یا امثال حسین خونشان را پای اسلام دادند بدانند که آنها پیرو خدا، ائمه و ولایت هستند. من نه به عنوان یک مادر بلکه به عنوان یک بسیجی می‌گویم حسین جان! تو بسیجی بودی و من هم به عنوان یک بسیجی به تو قول می‌دهم خون می‌دهیم ولی خون دشمن را می‌ریزیم. امام(ره) می‌گفتند امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. ما هم می‌گوییم دشمن هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. ما بسیجیان و همه مردم ایران تا زنده هستیم پاینده خط ولایت هستیم و پشتیبان ولایت باقی می‌مانیم.

برادر کوچک شهید

حسین آقا فرمانده مسجد فاطمیه حوزه عمار بودند، چه شد که در جریان اغتشاشات به شهادت رسیدند؟

۳۰ شهریور حسین و با بچه‌ها در خیابان شریعتی تبریز با اراذل و اوباش درگیر می‌شوند. دوستان حسین هم که در مسجد فاطمیه آماده باش بودند از آنجا به سمت خیابان شریعتی حرکت می‌کنند. چون شب قبلش محله شلوغ شده بود اعلام کرده بودند به صورت آماده باش باشند و من هم در پادگان ولیعصر مستقر بودم. حول و حوش ساعت ۲۰:۳۰ به دوستان حسین خبر می‌دهند اغتشاشگرها با فرو بردن دو ضربه چاقو در قلب حسین وی را به شهادت رسانده‌اند.

از خصوصیات اخلاقی برادرتان به عنوان فرمانده بگویید.

حسین اخلاقی حسینی داشت و سعی می‌کرد در اخلاق و مسیر خود ادامه دهنده راه اهل بیت(ع) باشد و همیشه در مراسم مذهبی پیشقدم بچه‌های محله بود.

شهید اجاقی، صعود به قله سبلان، ۱۲ روز قبل از شهادت

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۵۹۲

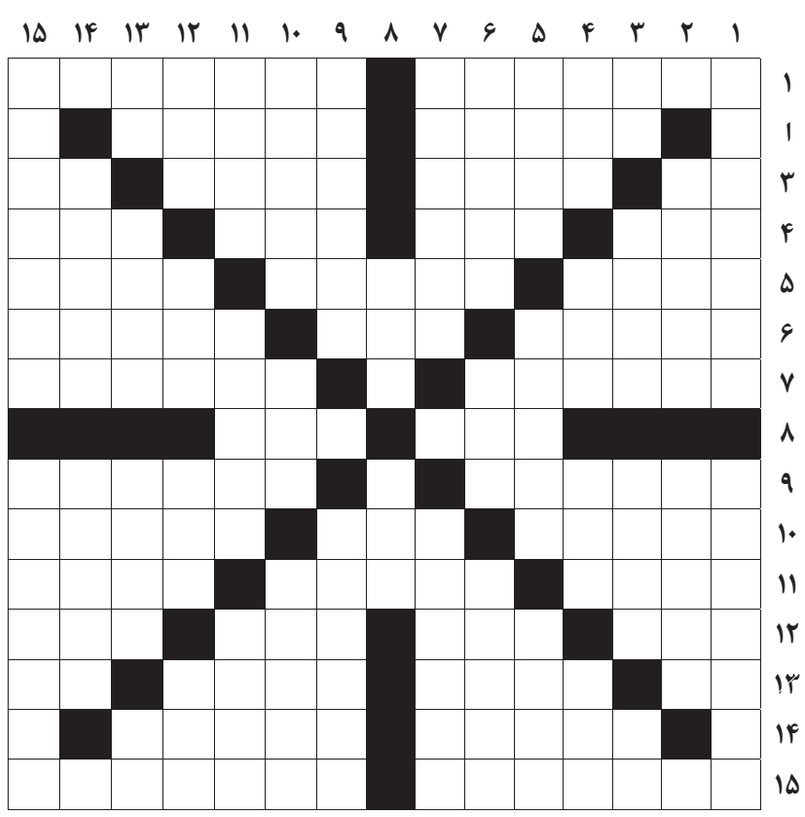

از راست به چپ

■ ۱- تقویم- مقر پاپ ■ ۲- واحد پرواز هواپیمای جنگی- بزرگ‌ترین کارخانه ساخت سلاح شیمیایی را در عراق ساخت ■ ۳- چله کمان- خواب را لذت‌بخش می‌کند- کمربند مسیحیان- همراه خورد ■ ۴- حیوان پیشانی سفید- گوسفند جنگی- ابوالبشر- مرزبان ■ ۵- جست‌و خیز چهارپایان- آتش برافروخته- نردبان ■ ۶- آدم‌های زیرک- زینک- چراغ خوراک‌پزی ■ ۷- دست خداوند که همراه جماعت است- حکومت تاریخی ترکیه ■ ۸- نیش سرما- راه و روش ■ ۹- مخترع برق- نزدیک شدن ■ ۱۰- نام چند تن از پادشاهان سلسله اشکانی- کشک سیاه- زمین هموار ■ ۱۱- ماه عید فطر- قوی سپید انزلی- ادویه تند ■ ۱۲- شکاف سر قلم- موشک ضد تانک- واحد پول کامبوج- از قله‌های زاگرس ■ ۱۳- ماسه- شهر عمارت تاج‌محل- علامت اختصاری سازمان ملل- ناپیدا ■ ۱۴- پیامبر خطاط- کشور دانوب آبی ■ ۱۵- کارخانه تولید برق- درختچه آپارتمانی

از بالا به پایین

■ ۱- تحمل و مماشات- کوه خشمگین ■ ۲- مهاجم نروژی منچسترسیتی- دفتر شعر ■ ۳- پژمرده و بی حال- کمیاب- زین و برگ اسب- پسوند خریدار ■ ۴- بانمک- سفیدموی شاهنامه- از واحدهای زمان- نام قدیم توکیو ■ ۵- مطالعه اجمالی- نام ماندلا- باران منجمد ■ ۶- آوردن- قوم آتیلا- از اسامی بانوان ■ ۷- با گرگ می‌خندد و با چوپان گریه می‌کند- بیقراری و تشویش ■ ۸- گردنبند بندگی- آزمایش لباس ■ ۹- امتیازی در کاراته- ولایتی در افغانستان ■ ۱۰- رئیس جمهور شیلی که در کودتای پینوشه به قتل رسید- از نمازهای پنجگانه- کاشف قانون جاذبه ■ ۱۱- کامل و بی نقص- تضمین و ضمانت- سایزی برای لباس ■ ۱۲- بازیکن هم‌تیمی- شیشه آزمایشگاه- درخت انگور- جد ■ ۱۳- شهر توت- متاع- خاکستر- توانایی درک و تشخیص ■ ۱۴- از دانه‌های روغنی- تخت پادشاهی ■ ۱۵- قضاوت مغرضانه- برادر تنی یوسف نبی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۶	۷				۴			
۸	۵				۶		۲	
						۷	۵	
۴	۶							
	۹				۱			
						۵	۸	۳
						۱	۷	
		۹	۷	۱				
		۳						

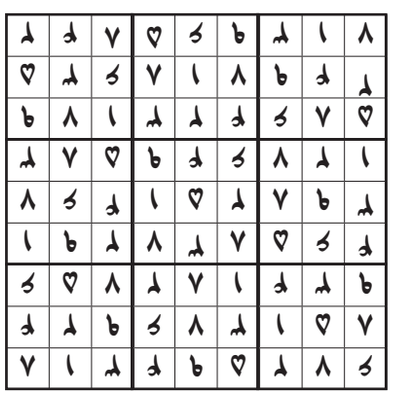

جدول کلمات متقاطع
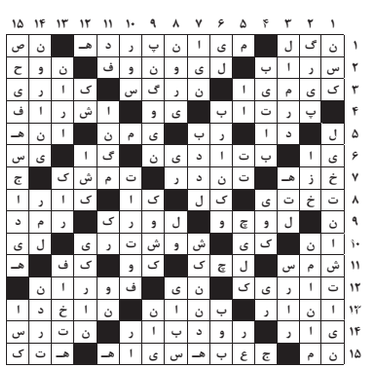
پاسخ جدول شماره ۶۵۹۱